



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه برای دریافت کارشناسی ارشد حقوق بین الملل

حق تعیین سرنوشت در اسلام و حقوق بین الملل

استاد راهنما:

دکتر سید مصطفی میرمحمدی عزیزی

استاد مشاور:

دکتر سید قاسم زمانی

دانشجو:

سمیه محسن آیبی

زمستان ۱۳۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده:

حق تعیین سرنوشت حقی خوشایند در ذائقه ملت ها و ناخوشایند به مذاق حاکمان است ، که در هر نقطه ای از این عالم می تواند به اجرا درآید و هر گروهی خود را مستحق دریافت آن می داند. این حق بر اثر ظلم استعمار گران و سلطه جویان پس از جنگ جهانی دوم رواج یافت و به دنبال جنبش های حق طلبانه و عدالت خواهانه ی مردم از پشوانه های حقوقی برخوردار گردید . گرچه این حق امروزه تا جایگاه قاعده ای آمره ارتقاء یافته است اما همچنان ابهامات موجود در خصوص صاحبان واقعی این حق ، اقسام ، راهکارها و روش های اعمال آن، اجرای این حق را با مشکل مواجه ساخته است.

از سویی علی رغم تعارضات گوناگونی که میان این حق و مفاهیم اسلامی همچون حاکمیت الهی و ولایت اولیای حق متصور می شوند، این مفهوم قرن ها پیش از آن که در حقوق بین الملل مورد شناسایی قرار گیرد در اسلام محترم شمرده شده است و بار مسئولیت آن بر دوش انسان ها قرار گرفته است.

تلاش برای تطبیق این دو مفهوم در اسلام و حقوق بین الملل به روشن شدن نقاط تاریک و مبهم موجود کمک می کند و راه را برای اجرای هرچه بهتر آن باز می نماید.

واژگان کلیدی: حق تعیین سرنوشت، اسلام، حقوق بین الملل

Abstract:

Notwithstanding the disapproval of nations and its bitterness to their taste, the right to decide and determine one's self-determination is what every nation desires to have. Every group of people considers itself to be deserved to get this right. Due to the cruelty and oppression exercised by colonial domination after World War II, the desire to get this right propounded. Followed by Justice Movements of peoples, it started to have juridical support. Although this right has been turned and promoted to jus cogens, the doubt for its true owners, its kinds and the ways for its application has made its accomplishment difficult.

Yet, in spite of the contraries between this right and the Islamic concepts as Allah's Sovereignty and provincial authorities, and long before its recognition by international law, it had been honoured in Islam and shouldering its responsibility has been transferred to man himself.

The search for confirmation of these two concepts in Islam and international law helps the dark and ambiguous points to be cleared up and to open the way for its accomplishment.

Key words: Right to Self-determination, Islam, International Law

فهرست اجمالی

مقدمه.....	۶
بخش اول : تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت.....	۱۱
فصل اول: تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل.....	۱۲
فصل دوم: تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت در اسلام.....	۲۴
بخش دوم : قلمرو حق تعیین سرنوشت.....	۳۶
فصل اول: قلمرو حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل.....	۳۷
فصل دوم : قلمرو حق تعیین سرنوشت در اسلام.....	۵۸
بخش سوم : حق تعیین سرنوشت در عمل.....	۷۸
فصل اول: اجرای حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل	۷۹
فصل دوم : اجرای حق تعیین سرنوشت در اسلام.....	۱۰۳
نتیجه گیری.....	۱۱۹

فهرست

مقدمه..... ۶

بخش اول : تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت

فصل اول: تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل

- گفتار اول: تاریخچه تعیین سرنوشت..... ۱۳
- بند اول: قبل از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر..... ۱۳
- بند دوم: پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر..... ۱۷
- گفتار دوم: حق یا تکلیف؟ ۱۹
- گفتار سوم: مبانی حق تعیین سرنوشت..... ۲۰
- بند اول: کرامت انسانی ۲۱
- بند دوم: قرارداد اجتماعی..... ۲۲

فصل دوم: تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت در اسلام

- گفتار اول: تاریخچه تعیین سرنوشت در اسلام..... ۲۴
- بند اول: پیش از ظهور پیامبر خاتم..... ۲۴
- بند دوم: در عصر پیامبر خاتم و پس از ایشان..... ۲۶
- گفتار دوم: حق یا تکلیف؟ ۲۸
- گفتار سوم: مبانی حق تعیین سرنوشت در اسلام..... ۳۱
- بند اول: خدامحوری..... ۳۱
- بند دوم: کمال محوری و خداجویی..... ۳۲
- بند سوم: کرامت انسانی ۳۳

بخش دوم : قلمرو حق تعیین سرنوشت

فصل اول: قلمرو حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل

- گفتار اول : روند تحول مفهوم مردم در حقوق بین الملل..... ۳۸
- بند اول: مردم دردولت نماینده..... ۳۸
- بند دوم: مردم در تعیین سرنوشت ملی..... ۴۰
- بند سوم: مردم در تعیین سرنوشت مستعمرات..... ۴۲
- بند چهارم: مردم در تعیین سرنوشت دمکراتیک..... ۴۴

- گفتار دوم: چه کسانی حق تعیین سرنوشت دارندند؟..... ۴۵
- بند اول: مردمان..... ۴۵
- بند دوم: نهضت های آزادیبخش ملی..... ۴۸
- الف) مشروعیت توسط سازمان ها ۴۹
- ب) مشروعیت به موجب کنترل موثر بر سرزمین..... ۴۹
- ج) مشروعیت مردمی ۵۰
- بند سوم: گروه های تروریستی ۵۰
- بند چهارم: مردمان بومی ۵۲
- بند پنجم: اقلیتها ۵۴
- گفتار سوم: قلمرو اجرای حق تعیین سرنوشت ۵۶

فصل دوم: قلمرو حق تعیین سرنوشت در اسلام

- گفتار اول: مبنای وجودی مردم در اسلام ۵۹
- گفتار دوم: چه کسانی حق تعیین سرنوشت دارندند؟..... ۶۳
- بند اول: ملت..... ۶۳
- بند دوم: قوم..... ۶۴
- بند سوم: امت اسلامی..... ۶۶
- بند چهارم: اقلیت ها..... ۶۹
- الف) آزادی اقتصادی ۷۱
- ب) آزادی اجتماعی ۷۲
- ج) آزادی فرهنگی..... ۷۲
- بند پنجم: باغیان و نهضت های آزادیبخش..... ۷۳
- الف) بغی ۷۴
- ب) نهضت های آزادیبخش ۷۵
- گفتار سوم: قلمرو اجرای حق تعیین سرنوشت در اسلام ۷۶

بخش سوم: حق تعیین سرنوشت در مقام اجرا

فصل اول: اجرای حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل

- گفتار اول: حق تعیین سرنوشت، حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها ۷۹
- گفتار دوم: اقسام حق تعیین سرنوشت ۸۰

۸۰	بند اول: رابطه میان تعیین سرنوشت داخلی و خارجی
۸۱	بند دوم: حق تعیین سرنوشت خارجی
۸۳	بند سوم: حق بر جدایی
۸۵	الف) ممنوعیت مطلق جدایی
۸۵	ب) جواز حق بر جدایی
۸۶	ج) محدودیت اجرای حق بر جدایی
۸۹	بند چهارم: حق تعیین سرنوشت داخلی
۹۳	بند پنجم: دموکراسی
۹۴	بند ششم: دموکراسی و حق تعیین سرنوشت در عمل
۹۵	الف) مشارکت همگانی
۹۷	ب) انتخابات آزاد و منصفانه
۹۸	ج) نحوه ی برگزاری انتخاباتی آزاد و منصفانه
۱۰۰	گفتار سوم: مداخله برای اعمال حق تعیین سرنوشت

فصل دوم: اجرای حق تعیین سرنوشت در اسلام

۱۰۳	گفتار اول: حاکمیت و حق تعیین سرنوشت
۱۰۴	گفتار دوم: اقسام حق تعیین سرنوشت در اسلام
۱۰۸	گفتار سوم: راهکارهای اعمال حق تعیین سرنوشت در اسلام
۱۰۸	بند اول: مشارکت همگانی
۱۰۹	بند دوم: نصیح
۱۰۹	بند سوم: بیعت
۱۱۰	بند چهارم: بیعت و نظام انتخابات
۱۱۲	بند پنجم: اصل شورا
۱۱۳	بند ششم: امر به معروف و نهی از منکر
۱۱۵	بند هفتم: نظارت همگانی
۱۱۶	بند هشتم: ولایت ضامن تکلیف اجرای حق تعیین سرنوشت ملتها
۱۱۷	گفتار چهارم: مداخله برای اعمال حق تعیین سرنوشت
۱۱۹	نتیجه گیری
۱۲۲	منابع

مقدمه

بیان مساله:

در حقوق بین الملل آغاز مطالبه ی تعیین سرنوشت را می توان از انقلابهای فرانسه و آمریکا دانست که در قالب یک اصل سیاسی ظهور می کند و با پایان جنگ جهانی دوم در اسناد حقوقی نظیر منشور ملل متحد، قطعنامه های مجمع عمومی ملل متحد و میثاقین حقوق بشر جای می گیرد. این اصل بنا به مقتضیات زمانی در هر دوره ی تاریخی به گونه ی متفاوتی تبلور می یابد. اما تنها جنبه ای که از ابتدا تا کنون بر آن تاکید شده است، جنبه ی بیرونی آن است که ندای استعمار زدایی را سر می دهد. پس از جنگ جهانی دوم گام هایی در این مسیر برداشته می شود و به تدریج تعدادی از کشورهای تحت قیمومت، استقلال خویش را باز می یابند و به جمع سرزمینهای خود گردان افزوده می شوند.

هرچند در پاره ای از موارد وابستگی های اقتصادی و صنعتی، استقلال کشورهای نوظهور را تهدید می کند و گاه در پوشش استقلال، اهداف استعمار طلبانه دنبال می شود، اما همین مقدار نیز در مذاق ملتها خوش می نشیند و کام آن ها را شیرین می کند. لذا مترصد فرصتی برای طرح و توسعه ی این مفهوم می باشند و در مجامع مختلف آن را مطرح می سازند. در این میان برخی از سیاست مداران نیز با دولت های مزبور همگام و هم صدا شده و مقاصد خویش را دنبال می کنند. برآیند این صداها که شاید اهداف متفاوتی را دنبال می کنند، توسعه ی مفهومی تعیین سرنوشت است.

این مفهوم که در ابتدا پایه ای سیاسی داشت پشتوانه ی حقوقی می یابد و تا جایگاه یک حق پیش می رود و در زمره ی قواعد عام الشمول و یا در شمار قواعد آمره قرار می گیرد. اما با وجود تمام این تلاشها همچنان ابهاماتی در خصوص این حق بر جای مانده است که اجرای آن را گاه صعب و دشوار و گاه ناممکن می سازد. از یک سو شیرینی آن هر گروهی را ترغیب می کند که داعیه ی این حق را داشته باشد و از طرفی شناسایی آن برای هر گروهی، تهدیدی بر نظم عمومی بین المللی به شمار می رود و حقوق بشری را به مخاطره می اندازد.

عدم تعیین مفهوم مردمان و مشکلات ناشی از آن برخی را بر آن می دارد تا برای حل این مشکل دامنه ی اجرای آن را کاهش دهند. لذا حق بر جدایی را که نتیجه ی استقلال و اجرای حق تعیین سرنوشت است به رسمیت نمی شمردند و آن را تنها برای وضعیت های استعماری که زمینه ی آن رو به زوال گذاشته است مورد شناسایی قرار می دهند.

در مقابل عده ای جهت اجرا را به سویی دیگر می کشانند تا خطر جدایی را کاهش دهند. آنان با طرح حق تعیین سرنوشت داخلی سعی می کنند، حق تعیین سرنوشت خارجی را زوال یافته تلقی کنند و اجرای این حق را به داخل مرزهای کشور بکشانند تا خطر تجزیه و فروپاشی کشورها مرتفع شود. غافل از این که طرح هر مساله ای، مشکلات جدیدی را به همراه می آورد.

حق تعیین سرنوشت داخلی نیز وجوه مختلفی را در بر می گیرد و به مرور رو به تکامل می گذارد. حق بر دمکراسی، مشارکت همگانی و مفاهیمی از این قبیل پایه های مستحکم دول مستبد و سلطه گر را متزلزل می کند و مردم را در مقابل آنان قرار می دهد. برای سلطه گران، ترس از تجزیه به ترس از سرنگونی بدل می شود چرا که بازیگران و بازیگردانان واقعی خود مردمند و با طرح حق تعیین سرنوشت داخلی نه تنها از مسیر منحرف نمی شوند بلکه افق تازه ای پیش روی آنان قرار می گیرد.

بر این اساس نه تنها دامنه ی اجرای حق بر تعیین سرنوشت خارجی محدود می شود بلکه ابعاد بیشتری بر این حق اضافه می گردد. لذا حقی که مردمان تنها یکبار حق اعمال آن را داشتند و با یکبار اجرا عمر آن پایان می یافت به حقی در حال پیشرفت مبدل می شود و در هر سوی این کره ی خاکی مورد مطالبه قرار می گیرد. اما همچنان ابهامات موجود در این خصوص باقی است به نحوی که گاه عده ای گروهی را مستحق دریافت حق و جمعی چنین حقی برایشان قایل نمی شوند. (همانند مردم فلسطین و بحرین)

البته برخورد های غیر حقوقی و سیاستهای متخذ از سوی برخی قدرتها، مردم را از مطالبه ی این حق منصرف نمی کند و روز به روز فریادهای حق طلبانه ی مردم تازگی می یابد. چنانچه امروز در سراسر عالم از شرق تا به غرب خصوصا در منطقه ی خاور میانه قیام های مردمی روتق یافته و دولت مردان را به عقب نشینی از سیاستهای خویش و یا فرار مجبور ساخته است.

وجه مشترک اکثر این قیامها اسلامی بودن آنهاست. این قیامها در حالی جریان دارند که اسلام و مسلمانان هر روز در معرض بمباران های تبلیغاتی قرار دارند و اسلام دین تحجر و تکلف دین جنگ و خونریزی و مسلمانان جنگ طلب و تروریست معرفی می شوند. به راستی این قیامها حق طلبی است یا تروریسم؟ مسلمانان بر اساس آموزه های دینی خود دست به چنین قیام هایی زده اند یا بر اساس حقوق بین الملل چنین حقی دارند؟ به دنبال پاسخی برای سوالاتی از این قبیل حق تعیین سرنوشت ملتها را در اسلام و حقوق بین الملل مورد بررسی قرار می دهیم تا با دست یابی به وجوه تمایز و تشابه این دو مفهوم تفاوت آن ها را مشخص سازیم.

گرچه تطبیق شریعت اسلام و حقوق بین الملل کار آسانی نیست و تفاوت های موجود در منشأ، مبانی و اهداف، شکاف گسترده ای به وجود آورده است، اما می تواند تعالی بخش مفاهیم موجود باشد و بشر را در تکامل این مفاهیم یاری رساند.

سؤالات تحقیق :

سوال اصلی تحقیق: آیا حق تعیین سرنوشت ملتها در اسلام آن گونه که در حقوق بین الملل شناسایی شده، پذیرفته است؟

سوال فرعی تحقیق: آیا تفاوت میان حق تعیین سرنوشت ملت ها در اسلام و حقوق بین الملل در حدی است که این دو را از هم بیگانه سازد؟

فرضیه ها :

فرضیه اصلی: حق تعیین سرنوشت ملتها در اسلام نیزمورد شناسایی قرار گرفته است و خداوند ریشه ی تغییرات و دگرگونی ملتها را خواست و اراده ی آن ها می داند .

فرضیه فرعی: میان حق تعیین سرنوشت ملت ها در اسلام و حقوق بین الملل تفاوت وجود دارد اما در حدی نیست که آن ها را از هم بیگانه سازد. تمام حقوق ریشه در فطرت بشری دارند. حقوق بین الملل توسط بشر پی ریزی و متکامل می شود و اسلام دین منطبق بر فطرت انسانها است، لذا نباید تفاوت زیادی میان این دو مفهوم وجود داشته باشد.

سوابق مربوط: (بیان مختصر سابقه ی تحقیقات انجام شده پیرامون موضوع و نتایج حاصل در داخل و خارج و نظریات علمی موجود در رابطه با مسئله)

به دلیل اقبال گسترده ی مردمان به حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل منابع بسیاری به زبان انگلیسی نگارش شده است و کتاب ها و مقالات موجود در این زمینه بسیار غنی است . در این تحقیق برخی از آن ها مورد استفاده قرار گرفته است . در میان منابع فارسی خصوصا در سالهای اخیر کارهایی صورت پذیرفته است که عمدتا آثاری ترجمه ای می باشند. پایان نامه هایی نیز در این زمینه نگارش شده که برخی به طور کامل به تاریخچه و روند تثبیت این حق پرداخته اند و برخی به طور مختصر آن را بیان نموده اند. کلیه ی این آثار راهگشای این تحقیق بوده اند هرچند به خاطر روندی که در این تحقیق انتخاب شده از آن ها استفاده نگردیده است. از میان پایان نامه های مزبور می توان به آثار افرادی چون سید مهدی موسوی (اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و مساله ی فلسطین) ، حمید شش گل (بررسی حق تعیین سرنوشت در حقوق داخلی ایران با نگاهی بر حقوق بین الملل) و ستار عزیزی (تعامل اصل تعیین سرنوشت در تجزیه طلبی در حقوق بین الملل) در دانشگاه تهران ، مرتضی بیات (ماهیت حقوقی دولت خودگردان فلسطین) و میترا توانچه (مفهوم حاکمیت دولت ها در آستانه هزاره سوم)، محمد صالح (اصل تعیین سرنوشت ملتها با تکیه بر اقدامات مجمع عمومی سازمان ملل متحد و آراء دیوان بین المللی دادگستری)، واحد تاتلی (تحول حق تعیین سرنوشت ملل از منظر حقوق بشر بین المللی پس از ۱۹۹۰) در دانشگاه شهید بهشتی ، یاسر ضیایی (استقلال کوزوو از منظر حقوق بین الملل) و علی ملکی (نقش سازمان ملل متحد در تعیین سرنوشت مردم عراق پس از اشغال) در دانشگاه علامه طباطبایی اشاره نمود .

در مورد این حق در اسلام کارهای معدودی صورت پذیرفته است، که عمدتاً به زبان فارسی می باشند. البته به زبان عربی هم کارهایی صورت پذیرفته که به طور عمده به مساله فلسطین و حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل می پردازند و نگارنده دسترسی به آن ها نداشته و استفاده ی چندانی نکرده است. به زبان فارسی نیز تنها چند مقاله به طور مستقیم به این مقوله پرداخته اند. مقاله آقای محسن کدیور با عنوان حقوق سیاسی مردم در اسلام، دکتر حسین مهرپور با عنوان حق تعیین سرنوشت از دیدگاه اسلام (نشریه ی راهبرد، شماره ۲۴) و مقاله چاپ شده در مجله پگاه حوزه، خرداد ۱۳۸۴ با عنوان حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل و حکومت جهانی اسلام به این امر پرداخته اند که در مقایسه با گستردگی بحث و کارهای انجام شده در حوزه ی حقوق بین الملل اندک اند و نیاز به کار در این زمینه را ایجاب می کند.

اهداف تحقیق (شامل اهداف علمی، کاربردی و ضرورت خاص انجام تحقیق)

حق تعیین سرنوشت از مبانی حقوقی محکمی برخوردار است و شاید هیچ قاعده ی حقوق بین الملل نباشد که چنین قاطعانه مورد پذیرش عمومی قرار گرفته باشد. این در حالی است که هنوز مفهوم و محتوای این حق و افراد مشمول آن مبهم باقی مانده و این ابهامات اجرای این حق را با خلل مواجه ساخته است.

از سویی موج بیداری اسلامی و استقلال طلبی مسلمین لزوم پرداختن به این حق در اسلام را به وجود می آورد تارهنمون آنان در این مسیر گردد. لذا امید است با توصیف ابهامات موجود و تطبیق آنها با هم به روشن شدن این مسایل کمک گردد.

روش شناسی :

در تحقیق حاضر با توصیف حق تعیین سرنوشت در اسلام و حقوق بین الملل و تطبیق این دو بر هم تلاش می شود تحلیل درستی از این موضوع ارائه گردد.

روش گرد آوری اطلاعات و مطالب لازم برای تحقیق به طور عمده استفاده از منابع کتابخانه ای بوده است. البته بخشی از منابع انگلیسی از طریق اینترنت و از مجرای دانشگاه های علامه طباطبایی ، شهید بهشتی و دانشگاه تهران به دست آمده است.

مشکلات و تنگنای احتمالی تحقیق :

تحقیق حاضر به دو قسمت تقسیم می شود. قسمت اول که به حقوق بین الملل پرداخته است گستردگی و فراوانی منابع در نظر اول این را به ذهن متبادر می کند که کاری سهل و آسان است. اما به عکس پرداختن به مطالب موجود، زمان بر و دشوار است. به خصوص که اکثر منابع موجود به زبان انگلیسی نگارش شده و ارائه ی ترجمه ای دقیق خود بر این دشواری می افزاید.

در قسمت دوم که به اسلام می پردازد، مشکلات به گونه ای دیگر رخ می نمایند . کمبود منابع در این زمینه محقق را در موارد متعددی بر سر دوراهی قرار می دهد و یافتن جواب مناسب را برای وی سخت می نماید. البته یافتن جواب مسایل همیشه برای انسان جذاب بوده و این جذابیت و شیرینی است که مشکلات تحقیق را آسان می نماید.

ساختار پژوهش:

تحقیق حاضر در سه بخش تنظیم شده که هر بخش به دو فصل تقسیم می شود. فصل اول به موضوع مطرح شده در حقوق بین الملل و فصل دوم به بررسی آن در اسلام می پردازد. در بخش اول با عنوان تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت ، تاریخچه ی این مفهوم مورد بررسی قرار می گیرد و در خصوص حق یا تکلیف بودن آن بحث می شود . سپس مبانی این حق در اسلام و حقوق بین الملل مطرح می شود.

در بخش دوم با عنوان قلمرو حق تعیین سرنوشت ، قلمروی اجرایی این حق و مفهوم مردمان در اسلام و حقوق بین الملل مورد بررسی قرار می گیرد تا با تطبیق میان این دو ابهامات موجود در این خصوص روشن گردد. در بخش سوم با عنوان اجرای تعیین سرنوشت، این حق در اجرا مورد بررسی قرار می گیرد و با بیان اقسام و راهکارهای اعمال آن ، تشابهات و تفاوت های این حق در اسلام و حقوق بین الملل پررنگ می گردد.

بخش اول

تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت

فصل اول: تاریخچه و مبانی تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل

در آغاز تاریخ بشریت، خانواده شکل گرفت. به سبب فطرت اجتماعی انسان، قبیله‌ها تشکیل شدند. قبائل به هم پیوستند و ملت‌ها را به وجود آوردند. لزوم اداره‌ی امور ملت‌ها به دلیل گستردگی جوامع با حس قدرت طلبی و افزون خواهی برخی همگام شد و راه را برای سیطره و سلطه بر مردم هموار نمود. ظلم و جور حکام که از حد گذشت مردم ستم‌دیده را به تنگ آورد، تاب و تحمل از کف دادند و بر پادشاهان و قدرت‌های جور شوریدند و بساط ظلمشان را برچیدند. در عصر حاضر، این فراز و فرودها، پیروزی و شکست‌های مردمی تحت عنوان تلاش برای تعیین سرنوشت قرار گرفته است.^۱

تمایل به آزادی از سلطه‌ی بیگانه یکی از قدیمی‌ترین و قوی‌ترین انگیزه‌های سیاسی در تاریخ بشریت است که در آثار مکتوب عصر هرودوت تا منشور ملل متحد دیده می‌شود.^۲ گاهی نیز مجاهدت‌ها و تلاش‌هایی که در راستای آزادی و تعیین سرنوشت صورت گرفته به خط‌مشی‌های افراطی و ویرانگر تبدیل شده و موجب نقض حقوق بشر گردیده است. در کلیه‌ی این مبارزات، مردمی خواهان آزادی و گروهی سد راه آنانند.

به این ترتیب بردار تعیین سرنوشت دو جهت دارد، یک سو آرمان‌ها و آرزوهای مردمی را به تصویر می‌کشد و سمتی دیگر در خدمت خرابکاری و شورش قرار دارد که در نهایت منجر به از هم گسیختگی ساختار یک کشور می‌گردد.^۳ کاسسه دو سوی این بردار را در نظر گرفته است و آن را پویا و به ظاهر ساده می‌داند. وی معتقد است تعیین سرنوشت تا زمانی که به اجرا در نیامده و یا برای دیگران صورت می‌پذیرد، جذاب است. اما هنگامی که ثبات داخلی و خارجی کشور را به خطر اندازد به سرعت جذابیتش را از دست می‌دهد.^۴ در واقع تعیین سرنوشت در حکم ابزاری در دست گروه می‌باشد تا به مدد آن حرکت خود را تعیین نمایند^۵ و به وضعیتی مرفقی‌تر تحت عنوان «اداره‌ی خود» نایل شود و به استقلال و آزادی کامل از بند هر سلطه‌ای دست یابد.

^۱V. Porter, Two case study in, *San Diego International Law Journal*, 2003, p. 347.

^۲ تامس کاپیتان، حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر، ترجمه هدایت یوسفی، دومین همایش حقوق بشر، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۵، ص.

^۳Jan Klabbbers, the Right to be taken seriously: self-determination in international law, *Human Rights Quarterly*, The Johns Hapkins University press, Vol. 28, 2006, p. 181.

^۴Antonio Cassese, Self – Determination of Peoples: a legal reappraisal, Cambridge University press, 1995, p.5-6.

^۵Allison M. Dussias, Does The Right of Self- Determination Include a Right to a Homeland?, *Syracuse Journal International Law and Comparative Law*, vol. 31, 2004, p.85.

اما تا زمانی که مفاهیمی چون حق، حقیقت، سلطه، سرنوشت و مفاهیمی مشابه در هاله ای از ابهام قرار دارند و تعریف دقیقی از آن‌ها در دست نیست، نمی‌توان حق و باطل این بردار را به درستی تعیین نمود. با نگاهی اجمالی به تاریخ این مفهوم، شاهد دگرگونی و تحول آن در طول زمان می‌باشیم.

گفتار اول: تاریخچه تعیین سرنوشت

تاریخچه حق تعیین سرنوشت را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود. دوره ی اول تحولات قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر و دوره ی دوم پس از تصویب اعلامیه صورت می‌گیرد.

بند اول: قبل از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر

تعیین سرنوشت ابتدا از یک مفهوم فلسفی نشأت گرفت و کم‌کم به یک اصل سیاسی در عرصه ی بین‌المللی مبدل گردید. این مفهوم سیاسی در قرن ۱۸ با آغاز انقلابهای فرانسه و شمال آمریکا پا به عرصه ی وجود گذاشت.^۶ طبقه متوسط مردم که قصد داشتند سرنوشت را خود به دست گیرند، علیه نخبگان و اشراف زادگان قیام نمودند و قدرت را از اختیار آنان خارج ساختند. این تلاش‌ها در عصر ناپلئون به تمایلات توسعه طلبانه ملی مبدل شد. گرچه تعیین سرنوشت با این عنوان همراه نشد اما در عمل به اجرا در آمد و برای اولین بار در قطعنامه کنگره بین‌المللی سوسیالیستهای لندن ۱۸۹۶، این واژه مورد استفاده قرار گرفت. تمایل به جنبشهای وطن پرستانه ملی در ایالات متحده نیز پدیدار گردید و پیروزی‌ها به حذف بومیان آمریکا و وطن پرستان در جنگ آمریکا - اسپانیا منتهی شد. البته بعدها اغلب جنبشهای ملی تحت عنوان تعیین سرنوشت در خدمت استعمار بومیان قرار گرفت.^۷ استعمار فیلیپین توسط آمریکا و یا امپراطوری فرانسه در اروپا جنبشهایی از این قسم هستند که به نام تعیین سرنوشت آغاز و به استعمار دیگر اقوام منتهی گردیدند. این جنبشها و انقلابها که اغلب چهره ای دمکراتیک داشتند مردم را عامل سازنده تاریخ خود و مؤثر در پیروزی خویش می‌دانستند. اعلامیه استقلال آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ بر این نکته تاکید می‌کند.^۸ قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه نیز در عنوان چهارم خود اذعان می‌دارد؛ ملت فرانسه هرگز نیروهای خود را برضد آزادی هیچ مردمی به کار نخواهد برد.

^۶Gerry J. Simpson, *the Diffusion of Sovereignty: Self – Determination in the Post Colonial Age*, *Stanford Journal and International Law*, Vol. 32, 1996, p. 262.

^۷Ibid

^۸مهدی عباسی سرمدی، اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود: مبانی تئوریک و مسایل عملی (بررسی مورد عراق)، *سیاسی - اقتصادی*، شماره

در بین سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۹ تلاش برای دستیابی به استقلال ملی به اوج خود رسید و اجرای این اصل رواج یافت.^۹ پس از فروپاشی روسیه تزاری و به قدرت رسیدن بلشویکها این اصل توجه لنین- رهبر آن روز روسیه- را به خود جلب کرد. او که به اهمیت این اصل در حفظ ارکان قدرتش پی برده بود و می دانست رنجش ملت های مختلف از روسیه تزاری به خاطر سیاست ستمگرانه ی روسی سازی است، در آوریل ۱۹۱۷ تلاش نمود تا حزب خود را به قبول سنت شکن ترین پیشنهادهای خویش وادار کند.^{۱۰}

او معتقد بود جدایی تنها در شرایطی اتفاق می افتد که اوضاع برای مردم غیرقابل تحمل گردد و از آن رو که اتحاد اجباری قابل تحمل نیست، پس اتحاد باید به صورت توافقی داوطلبانه به طور اختیاری صورت پذیرد؛ در این شرایط است که می توان ثبات و پایداری را حفظ نمود. بدین ترتیب وی با تصدیق و شناسایی حق انفصال برای ملت ها، به رقبای خویش اعلام نمود که اجازه نمی دهد شرایط غیرقابل تحمل به وجود آید.

لنین شرایط اقتصادی بهتر برای ملت های کوچکتر را عاملی در جهت ثبات هر چه بیشتر و مانعی بر سر راه جدایی می دانست.

وی همزمان با طرح شعار «حق مردمان در تعیین سرنوشت خود» امیدوار بود بتواند بر چگونگی اجرای این شعار نیز تسلط یابد. اما بر خلاف تصور او هنگامی که بلشویک ها بر مسند قدرت تکیه زدند، حکمشان تنها در سرزمین روس جاری بود. ملت ها با شتابی روز افزون اصل مذکور را به اجرا درآوردند و با پشتیبانی دولت های خارجی اراده ی خود را به منصفه ی ظهور رساندند.^{۱۱} لذا تلاش لنین برای حفظ و گسترش حزب خویش در لوای تعیین سرنوشت به نتیجه نرسید و تعیین سرنوشت به عاملی در جهت هرج و مرج و مانعی در برابر انقلاب بلشویکی مبدل گردید.

همزمان با لنین در گوشه ای دیگر از این عالم، ویلسون- رئیس جمهور وقت آمریکا- تعیین سرنوشت را مطرح نمود. وی در قالب همین کلمات، مفهوم دیگری را اراده نمود که با گسترش جنگ، نمود خارجی یافت. بنابر طرح مذکور، مردم در انتخاب حاکمیت آزاد بودند و هدف از جنگ، اصل ملیت بود.^{۱۲} وی در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ خطاب به

^۹Alfred Cobban, *The Nation State and National Self – Determination*, New York: Thomas Y. Crowell Company, 1970, pp.39-104.

نقل از: امیر ساعد وکیل، *حقوق بشر، صلح و امنیت بین المللی*، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۳، ص. ۲۸۵.

^{۱۰}هلن کارر دانکاس، *لنین*، ترجمه ی مهدی سمسار، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۱، ص. ۳۸۲.

^{۱۱}همان، ص. ۳۸۵.

^{۱۲}Antonio Cassese, op. cit., p.24.

کنگره گفت: هیچ صلح پایداری وجود ندارد که این اصل را شناسایی نکرده باشد؛ تمام قدرت حکومت ها از رضایت حکومت شوندگان آن ها است.^{۱۳}

با پیشرفت جنگ نظرات وی تغییر یافت و تکامل پیدا کرد. او که در آغاز در پی تجزیه کشورها بود، در سالهای بعد به این نتیجه رسید که تجزیه امری اجتناب ناپذیر است و این ملت ها هستند که باید حکومت را طبق خواست و اراده ی خویش تعیین کنند.^{۱۴} این نظر در کنفرانس صلح، با حمایت بیشتری مواجه شد. در نتیجه قدرت های آن روز یعنی امپراطوری های آلمان، اتریش – مجارستان و عثمانی در برابر متفقین به زانو درآمدند و متلاشی شدند.

در کنفرانس صلح مشکلات و پیچیدگی های ناشی از اجرای این مفهوم به ظاهر ساده، موجب شد، متفقین دریابند که به سادگی نمی توان با ترسیم مرزهای سیاسی جمعیتی با قومیت، فرهنگ، مذهب و زبانی یکسان یا متفاوت را تقسیم نمود. در بسیاری از موارد جمعیت چنان به هم پیچیده بود که امکان جداسازی آنان وجود نداشت. حتی با توسل به آرای عمومی نیز در برخی نقاط تشکیل یک ملت – کشور جدید توسط اقلیت های قومی امکان پذیر نبود. مسایل اقتصادی و نظامی نیز به مشکلات موجود افزوده بود. ملت – کشور تازه تأسیس باید از توان اقتصادی و نظامی پایدار و رو به رشدی بهره مند می بود تا بتواند اعلام استقلال نماید.^{۱۵}

بر این اساس تعیین سرنوشت که در ابتدا حقی مطلق به نظر می رسید، به خاطر الزامات اقتصادی و نظامی برای برقراری استقلال سیاسی با محدودیت در اجرا و مخالفت برخی از کشورها مواجه گردید. متفقین که در آغاز، تعیین سرنوشت را اصل هدایت کننده ی کنفرانس صلح می دانستند، با کاربرد این اصل برای مردمان خویش به مخالفت پرداختند و تلاش های ویلسون برای گنجاندن آن در میان جامعه ملل به نتیجه نرسید.^{۱۶} تنها می توان ماده ۲۲ میثاق یعنی سیستم قیمومت را جلوه ای از ظهور تعیین سرنوشت به شمار آورد که زمینه ساز اجرای تعیین سرنوشت برای سرزمین هایی گشت که در آن زمان شرایط لازم برای استقلال را نداشتند.

¹³Ray Stannard Baker and William F. Dodd (eds.), **The Public Papers of Woodrow Wilson: The New Democracy** 1913-1917, vol.2, 1970, p.411.

¹⁴ H. W. V. Temperley, **A History of The Peace Conference of Paris**, London : Oxford University Press , Vol.3 , 1920 ,p.282.

¹⁵Hurst Hannum, **The Right of Self –Determination in the Twenty –first Century**, **Wash & Lee Law Review**, Vol.55 , 1998,p.774.

¹⁶Thomas D. Musgrave, **Self –Determination and National Minorities**, Great Britain: Oxford University Press, 2000, p.31.

در فاصله میان جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۲۰ قضیه جزائر آلانده مطرح شد. ساکنان این جزائر مدعی پیوستن به سوئد و جدایی از فنلاند بودند. آنان که در مقایسه با جمعیت ساکن در فنلاند اقلیت محسوب می شدند و تحت ظلم و ستم نیز واقع نشده بودند^{۱۷}، ادعایشان مورد توجه واقع نشد.^{۱۸}

در جنگ جهانی دوم نیز همچون جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی، تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اهداف قدرت های آن روز - آمریکا و انگلیس - مطرح شد و در منشور آتلانتیک گنجانده شد. مفهوم تعیین سرنوشت در این دوره متحول گردید. تعیین سرنوشت که در جنگ جهانی اول تعیین سرنوشت ملی و منطقه ای محسوب می شد، بر اثر ظهور استعمار و مشکلات حاصل از آن که به دنبال اجرای سیستم قیمومت به وجود آمده بودند به تعیین سرنوشت در مستعمرات منحصر گردید و با استعانت از این مفهوم، مردمان تحت حکومت دولت های بیگانه در نظام های استعماری به استقلال رسیدند. البته نظام موجود این کشورها از هم پاشیده نشد و فقط قانون بر حکمرانان تحمیل گردید.^{۱۹}

پیش نویس منشور سازمان ملل متحد توسط روزولت و چرچیل در ۱۴ آگوست ۱۹۴۱ تهیه گردید و تلاش شد تعیین سرنوشت به نحوی در آن درج گردد که لزوماً منجر به تجزیه ی امپراطوری ها نشود. زیرا در غیر این صورت منافع کشورهای چون انگلستان، فرانسه و بلژیک - قدرت های استعمارگر آن زمان - به خطر می افتاد و مانع پیوستن آن ها به منشور می گردید.^{۲۰} علی رغم این تلاش ها بعدها نیز چرچیل سعی کرد با بیان تفاسیری تعیین سرنوشت را محدودتر سازد تا حتی منافع انگلیس در مستعمراتش به خطر نیفتد.^{۲۱} حذف تعیین سرنوشت در اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۹۴۸ به وضوح این نگرانی ها را به تصویر می کشد.^{۲۲} نهایتاً در آوریل ۱۹۴۵ در کنفرانس سانفرانسیسکو به اصرار شوروی تعیین سرنوشت در بند ۲ ماده ۱ منشور به عنوان یکی از اهداف ملل متحد به رسمیت شناخته شد و در ماده ۵۵ منشور نیز به عنوان یک اصل زیربنایی در گسترش حقوق بشر معرفی گردید. بنابراین علیرغم تمام محدودیت ها و مخالفت ها با این اصل، تعیین سرنوشت در یک سند بین المللی درج گردید، هر چند در خصوص چگونگی اعمال و گسترش آن سخنی به میان نیامد.

^{۱۷} تامس کاپیتان، پیشین، ص. ۱۰۲.

^{۱۸} A. Cassese, op. cit., pp.27-29.

^{۱۹} Valerie Epps, The New Dynamics of Self-Determination, ILSA Journal of International Law and Comparative Law, Vol.3, 1996-1997, p.436.

^{۲۰} Hurst Hannum, op. cit., p. 775.

^{۲۱} T. D. Musgrave, op. cit., p.37.

^{۲۲} G. A. Res. 217, V.N.GAOR.3rd Sess., 183d plen.mtg.at 71, U.N.Doc.A./810(1948).

بند دوم: پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر

در ۱۹۶۰ تعیین سرنوشت در عرصه ی بین المللی با تغییراتی مواجه شد. تا سال ۱۹۶۰ تعیین سرنوشت ثبات یافته بود و تنها در خصوص مستعمرات اعمال می شد و رویه دولت ها نیز بر آن دلالت داشت اما به تدریج این اصل جای خود را در میان کشورهای دیگر باز نمود.

در این سال ۲ قطعنامه به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید که در آن ها بر استقلال مستعمرات و تعیین سرنوشت تأکید شده بود. اولین قطعنامه ، اعلامیه اعطای استقلال بود که منشور کبیر استعمار زدایی به شمار می آید زیرا به بهترین وجه به تعیین سرنوشت، استعمار زدایی و رابطه این دو می پردازد^{۲۳} و عاملی در جهت تسریع روند استعمار زدایی محسوب می شود.^{۲۴} قطعنامه مزبور جنبه تفسیری دارد و به تمام افراد (ملت ها) اجازه داده که سرنوشت خود را طبق خواست و اراده ی آزاد تعیین نمایند. اما این اصل تنها در مورد سرزمین هایی به رسمیت شناخته شده که هنوز استقلال نیافته اند و تعیین سرنوشت را به عنوان بخشی از تعهدات ناشی از منشور ملل متحد تلقی نموده است.^{۲۵} حفظ تمامیت ارضی در آن محترم شمرده شده و به طور ضمنی مرزهای فرضی که توسط کنگره برلین بر مستعمرات تحمیل گردیده، مورد پذیرش واقع شده است.^{۲۶}

قطعنامه ۱۵۴۱، قطعنامه دیگر ملل متحد است که به بیان محتاطانه ی فصول منشور در خصوص سرزمین های تحت سرپرستی می پردازد. در این قطعنامه روش هایی بیان گردیده که در جهت کسب استقلال لازم بوده و در قطعنامه ی روز پیش مجمع عمومی - ۱۵۱۴ - ذکر نشده است. تعیین سرنوشت در این دو قطعنامه مورد تأکید واقع شده و با استعمارزدایی همراه می شود اما لزوماً با استقلال برابر نیست.

در زمان تصویب میثاقین حقوق بشر بحث بر سر گنجاندن تعیین سرنوشت در آن ها بالا گرفت، قدرت های غربی به مخالفت با آن پرداختند و تلاش نمودند دامنه ی آن را گسترش دهند تا مردمان کشورهای مستقل و مقتدر را نیز در بر گیرد. آمریکا که بر خلاف غربیان از ابتدا با این حق موافق بود، زمانی که شیلی عبارت «حق مردمان در تسلط بر منابع و سرمایه های طبیعی خویش» را اضافه نمود، آن را خطری بر سرمایه گذاری خارجی خود دانست و به مخالفت با آن پرداخت. بنابراین قدرت های غربی و آمریکا در برابر این ماده موضع مخالف گرفتند و تنها کشورهای جهان سوم و کشورهای کمونیستی از آن حمایت نمودند. در نهایت میثاقین حقوق بشر با شناسایی تعیین سرنوشت در ماده یک مشترک در ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند و در سال ۱۹۷۶ لازم الاجرا شدند.

²³ T. D. Musgrave, op. cit., p.37.

²⁴ G. A. Res 1514.

²⁵ ایان برانلی ، حقوق بین الملل در واپسین سالهای قرن بیستم ، ترجمه صالح رضایی پیش رباط ، تهران : وزارت امور خارجه ، ۱۳۸۳ ، ص. ۵۱.

²⁶ Gerry J. Simpson, op cit, p. 270.